

مقایسه مقامات عرفانی از دیدگاه پدران صحرا و عارفان مسلمان در چهار قرن اولیه (میلادی و هجری)

علی بادامی*

چکیده:

عرفان، گرایش معنوی گسترده‌ای است که بیشتر در میان پیروان ادیان دیده می‌شود، و اساساً ادیان در زمینه‌های عرفانی با یکدیگر قرابت و تفاهم بیشتری دارند، چنان که بین دو نظام عرفان عملی مسیحیت و اسلام، این تشابه و تفاهم بسیار زیاد است. مقاله حاضر، به مقایسه مقامات عرفانی در نزد پدران صحرا و تصوف اسلامی در چهار قرن اولیه می‌پردازد. در آغاز مقاله، به چگونگی شکل‌گیری سخنان پدران صحرا در چهار قرن اولیه میلادی و پیدایش تصوف اسلامی و اهمیت عرفان عملی در هر دو نظام فکری اشاره شده، و در متن، بر اساس تقسیم‌بندی ابونصر سراج، در کتاب *اللمع فی التصوف* است که در آن به ترتیب، هفت مقام توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا آمده است. در همه موارد ابتدا آیاتی از قرآن و کتاب مقدس که مورد استناد عارفان مسلمان و مسیحی بوده، ذکر شده، سپس از پیامبر اسلام و عیسی مسیح سخنی نقل شده است، و سخنانی از بزرگان صوفیه هر دو نظام، متناسب با هر مقام بیان و تحلیل شده است. بر پایه این سنجش، زهد اسلامی معتدل‌تر از گوشه‌نشینی راهبان مسیحی به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها:

پدران صحرا، عرفان مسیحی، عارفان مسلمان، مقامات، ابونصر سراج.

مقدمه

عرفان را نگاهی هنری به دین و الهیات، یا دریچه‌ای به سوی جهان غیب یا نوعی معرفت قلبی و اشراقی در برابر معرفت عقلی و فلسفی و یا سیر و سلوک و تزکیه و تهذیب نفس دانسته‌اند، هر چه باشد این شیوه در میان مردم جهان طرفداران بسیاری دارد. می‌توان گفت عرفان، گرایش معنوی گسترده‌ای است که بیشتر در میان پیروان ادیان رواج دارد؛ از طرفی، دین‌شناسی عرفانی ویژگی‌های برجسته‌ای دارد که بارزترین آن صلح و سازش میان پیروان ادیان و مدارا و دوستی، حتی با مخالفان فکری و دینی است. در جهان امروز که عصر ارتباطات فرهنگی و دینی است و به علت مهاجرت‌ها و کمرنگ شدن مرزهای جغرافیایی، پیروان ادیان در کنار هم زندگی می‌کنند، انسان برای همزیستی مسالمت‌آمیز به این نگاه سخت محتاج است. نگاه عرفانی می‌تواند به همدلی و صمیمیت بیشتر بین پیروان ادیان منجر شود.

تشابه و تفاهم بین عارفان مسیحی و مسلمان در پاره‌ای از موارد بسیار زیاد است. عده‌ای از محققان شیوه عارفان مسلمان را در سده‌های نخستین در بعضی جنبه‌ها متأثر از شیوه عارفان مسیحی می‌دانند. «دنیای اسلام و تصوف اسلامی در ایران هم‌مثل سوریه و بین‌النهرین و مصر- از همان اوایل با مسیحیت ارتباط و تماس یافته است و البته ممکن نیست که به رغم این تماس‌های مستمر در یکدیگر تأثیر نگذاشته باشند. در هر حال، آنچه از احوال بعضی فرقه‌های مسیحی در این ادوار برمی‌آید، حکایت از عقایدی می‌کند که دوام و بقای آن‌ها ممکن است در اوایل عهد اسلام پاره‌ای تأثیرها در توسعه تصوف باقی نهاده باشد.» (جست‌وجو در تصوف ایران، ص ۶-۷)

این مقاله در پی آن است که مقامات عرفانی را در نزد پدران صحرا با مقامات عرفانی عارفان مسلمان در چهار قرن اولیه مقایسه کند و به اشتراکات و اختلافات آن‌ها بپردازد. روش تحقیق، توصیفی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است و متن مقاله بر اساس تقسیم‌بندی ابونصر سراج به هفت مقام تنظیم شده است. ابتدا به اختصار از هر کدام از واژگان مقامات، تعریفی ارائه شده، سپس آیاتی از قرآن و کتاب مقدس و سخنانی از پیامبر اسلام و عیسی مسیح که مورد استناد عرفا قرار گرفته، آمده است، و با نقل سخنان و اقوال عرفای مهم هر دو نظام از متون اولیه چهار قرن اول اسلام و مسیحیت به مقایسه تحلیلی پرداخته شده است.

پدران صحرا و چگونگی شکل‌گیری سخنان آنان

پیش از اینکه به چگونگی شکل‌گیری سخنان پدران صحرا بپردازیم، لازم است به خاستگاه رهبانیت در میان پدران صحرا اشاره‌ای بکنیم. عرفان عملی در مسیحیت با رهبانیت (monasticism) شروع می‌شود که از واژه *monos* به معنای تنها و مجرد مشتق شده است، و راهب کسی است که از دنیا دوری کند و به ریاضت بپردازد، و ریاضت ایده آل رهبانیت است. (Monasticism in Dictionary of Eastern Christian).

اما زمینه اصلی بیدایش رهبانیت مسیحی را باید در باورها و تعالیم اخلاقی و عرفانی خود مسیح جست‌وجو کرد. او قلمرو پادشاهی خود را نه در این جهان بلکه در ملکوت آسمان‌ها - که اولین قدم آن ترک دنیا است - می‌داند و می‌گوید: «اگر می‌خواهی به کمال دست یابی، آنچه داری بفروش و پولش را به فقرا بده و تو در آسمان گنجینه خواهی داشت، سپس بیا و از من پیروی کن.» (متی: ۱۶/۲۰)

(The way of the mystics, p.13-19; The Catholic Ency... in Monasticism, v.x, p.459-460; Desert Christian, p.17-21)

بر این مبنا، پایه و اساس نظری و دینی زندگی رهبانیت، ریاضت است و اولین قدم در مسیر ریاضت، اجتناب از امیال و شهوات جنسی و رفتن به داخل اجتماع راهبان است. بهترین مکان برای اجتماع راهبان، صحرا است. صحرا در نظر پدران، صرفاً به معنای بیابانی خالی از سکنه و قهوه‌ای رنگ نیست، بلکه مفهوم دیگری هم دارد که در آن مفهوم، صحرا مکان مقدسی است، زیرا خداوند خودش را در درون هستی محدود متجلی می‌کند و در صحراست که انسان، احساس اتحاد و اشتراک با خداوند را تجربه می‌کند و در صحراست که موسی از کوه بالا می‌رود و با خدا سخن می‌گوید و در صحراست که ابلیس حضرت مسیح را می‌آزماید و مسیح سرافراز بیرون می‌آید. (متی: ۱۲-۱/۴؛ لوقا: ۱۳-۱/۴؛ مرقس: ۱۳-۱۲/۱) و به قول آنتونی، صحرا هم محل نبرد شیطان است و هم ملاقات خداوند و نیایش و تازه‌تر شدن. (The sacred desert, p. 178)

اولین راهبان مسیحی، حدوداً دو هزار سال پیش در صحرای مصر، فلسطین، عربستان و ایران زندگی می‌کردند. شرح حال و سخنانشان تا امروز هم مرتب خوانده می‌شود و نکته جالب اینکه متون باقی‌مانده از آنان همانند انجیل هنوز هم در هزاره سوم برای مسیحیان تازه، معتبر و اصیل است. بنا به روایت تاریخی، این مردان و زنانی که در قرن چهارم

میلاادی پیدا شدند، دارای زندگی عجیب و غریب بودند. اینان نه دانشمند بودند، نه پیشگو، نه معلم و نه کشیش و روحانی، بلکه بندگان فقر و نیاز بودند که به تهذیب نفس و تزکیه آن می‌پرداختند، اینان اولین راهبان گوشه‌نشین مسیحی بودند که شهر و روستای جهان را که به شرک آلوده شده بود، ترک کرده بودند تا در خلوت زندگی کنند.

بنا به روایتی، چهره‌های معروف پدران صحرا ۱۲۷ نفر و مادران ۳ نفر بودند که مجموعاً قریب به ۱۲۰۲ سخن‌نغز به آنان منسوب است و در الهیات و عرفان مسیحیت، تحت عنوان «سخنان پدران صحرا» معروف است و تا شکل‌گیری نهایی، مراحل را به شرح ذیل پشت سر گذارده است.

(In the heart of the desert, p.1-6; The fathers of the desert, vol. 1, p. i-lxiv)

۱. این نوع کلمات و سخنان در اوایل قرن چهارم در میان راهب‌های صحرا در مصر، سوریه و فلسطین پیدا شد و ابتدا به زبان قبطی، یونانی، سریانی و لاتین بود. این سخنان، کلمات خودجوش و فی‌البداهه بود که منطبق با کردار پدران سالخورده به زبان می‌آمد، و به منظور تهذیب و تزکیه نفس ثبت و ضبط می‌شد، و بدین ترتیب، این سخنان از پدران سینه به سینه از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافت. (In the heart of the desert, p. 9)

۲. در اواخر قرن چهارم و احتمالاً قرن پنجم، گفته‌های پدران از شکل کلامی به شکل نوشتاری منتقل شد و کم‌کم از مرحله بداهه‌گویی کلمات کاسته شد و شکل ثابت‌تری پیدا کرد، و عنصر فردی و شخصی و بالخصوص آن فرآیند کشمکش‌های درونی که موجب ظهور و بروز این کلمات می‌شد، از بین رفت و با اینکه بیشتر راهب و راهبه‌ها قبطی بودند گفته‌های آن‌ها بیشتر به زبان یونانی ثبت و ضبط می‌شد. (Ibid, p. 9-10)

۳. در سومین مرحله، این گفته‌ها علاوه بر برگردان ادبی، ویرایش و مکتوب می‌شوند و به صورت مجموعه‌ای درمی‌آیند و در ذیل موضوعات مختلف مثل نیایش، تواضع، طاعت و غیره طبقه‌بندی می‌شوند و در واقع، این مرحله را باید مرحله گردآوری، تصحیح و نسخه‌برداری دانست. (Ibid, p. 10)

چگونگی شکل‌گیری تصوّف اسلامی و آثار آن

درباره تاریخ پیدایش تصوّف، اختلاف نظر وجود دارد و به تحقیق نمی‌توان تاریخ پدید آمدن این جریان فکری را تعیین کرد. جمعی از مورخان و مشایخ صوفیه معتقدند که

اصطلاح تصوف و صوفی در نیمه اول قرن دوم هجری پیدا شد، و نخستین کسی که رسماً به لقب صوفی خوانده شد، ابوهاشم کوفی یا صوفی (ف ۱۵۰) بود. (مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه، ص ۸۶)

نخستین صوفیان مانند مسلمانان صدر اسلام، اهل زهد و عبادت و خوف از خدا بودند و در قرن دوم هجری، اندک اندک به عنوان یک گروه خاص شناخته شدند. در قرن دوم، دسته مخصوصی مانند ابراهیم ادهم، بشر حافی، معروف کرخی و سری سقطی در اسلام ظهور کردند که به دلیل لباس و روش سکونت مخصوص خود، باید بدان‌ها نام جداگانه داد. اینان دسته‌ای بودند که گوشه‌نشینی را برگزیده و بر نفس خود سختگیری می‌کردند و بر توکل و لطف خداوند اعتماد تام داشتند. در این ایام، یک رشته تعلیمات نظری مبتنی بر کشف و شهود بر تعلیمات عملی و زهد و رهیافت‌های صوفیه افزوده گردید. «بدین ترتیب، زهاد و پارسایانی که از عشرت‌طلبی‌های عامه اعراض کردند و معتکف خانقاه و زاویه‌ها بودند، رفته رفته خود صاحب مجامعی شدند و آداب و تربیتی پدید آوردند، و زهد سرد و خشک و غم‌انگیز و بی‌حاصل زاهدان قدیم، تدریجاً رنگ و بوی ذوق و محبت یافت.» (ارزش میراث صوفیه، ص ۵۷)

قرن چهارم، قرن رواج تصوف و گسترش آن به همه سرزمین‌های اسلامی است. در این قرن، مردم عام و خاص به تصوف علاقه‌مند شدند و برای شنیدن سخنان و پیروی از رفتار عارفان به خانقاه‌ها روی آوردند.

گرایش گسترده مردم به تصوف و روی آوردن آن‌ها به تعالیم صوفیه، عارفان را به این فکر واداشت که مبانی تزکیه نفس و سیر و سلوک و مراحل طریقت را تدوین کنند و در خانقاه‌ها به دیگران آموزش دهند. ابوطالب مکی (ف ۳۷۶) در قوت القلوب فی معامله المحجوب، و ابونصر سراج (ف ۳۷۸) در اللمع فی التصوف تلاش کردند به این نیاز پاسخ دهند. این دو کتاب، منبع اطلاعات درجه اول در مورد جهان‌بینی تصوف و اصطلاحات عرفانی و سخنان بزرگان تصوف است.

اللمع، جزء نخستین و از مهم‌ترین آثار صوفیانه است که به تقریب، اکثر مباحث و موضوعات تصوف را طرح و بررسی، نقد و بازنویسی کرده است. گستردگی این موضوعات به حدی است که می‌توان اللمع را دایرة المعارف دانش و اخلاق و عقاید صوفیانه تا قرن چهارم دانست. «اللمع فی التصوف، ص ۳۵ این کتاب از نظم خاصی

برخوردار است. دارای چهارده کتاب است، که هر کتاب چند باب دارد. ابونصر سراج به‌خصوص در تنظیم مقامات عرفانی به هفت مقام و احوال عرفانی به ده حال و بیان آداب و رسوم صوفیان و اصطلاحات خاص آنان بسیار موفق عمل کرده است. هم‌زمان با او و کمی پس از او، ابوالقاسم قشبری، مجموعه اقوال و سخنان صوفیان را در پنجاه و پنج باب بدون نظم و ترتیب خاصی جمع‌آوری کرده است. گرچه کار قشبری بسیار گسترده‌تر از کار سراج است، از نظم و ترتیب سراج در این اثر خبری نیست.

عرفان عملی

اصولاً تعالیم صوفیه به سه مقولهٔ وسیع قابل تقسیم است و در این مورد، آنان غالباً سخنی را از پیامبر اسلام نقل می‌کنند که فرمود: «الشريعة احوالی، الطريقة اعمالی و الحقيقة احوالی.» (الانسان الكامل، ص ۷۴)

آنچه از نظر عارفان نخستین در مسیحیت و اسلام مهم بوده، تزکیهٔ نفس، طی مراحل طریقت و سیر و سلوک عملی بوده است نه بحث‌های کلامی و فلسفی و مجادلات عقلی و استدلالی. در نتیجه می‌توان گفت آنچه عرفان را از شاخه‌های دیگر علوم جدا می‌کند، تأکید بر بُعد عملی و کاربردی آن است نه چارچوب‌های نظری آن.

عرفا در تمامی سنت‌های دینی مختلف، سلوک را در راهی که طریقت نام دارد و به هدایت انسان به سوی خدا می‌انجامد، بر اساس تصویری که از مسیر دارند، توصیف می‌کنند و تقسیمات سه‌گانهٔ مسیحیت تحت عنوان تطهیر، مراقبه، و اشراق تا حدودی شبیه تعریفی است که اسلام از شریعت، طریقت و حقیقت ارائه می‌دهد.

(Mystical dimensions of Islam, p. 98)

از نظر عرفا، شریعت برای اصلاح ظاهر، طریقت برای اصلاح ضمائر، و حقیقت برای اصلاح سرائر است و به عبارتی دیگر، شریعت علم است، طریقت عمل است و حقیقت وصول الی الله. در مسیحیت نیز صرف خواندن شریعت و حفظ کردن آن بدون داشتن عمل پاک راه به جایی نمی‌برد. نقل است سه برادر در اسکت نزد پدر روحانی رفتند، اولی گفت: پدر، من تمامی عهد عتیق و عهد جدید را از بر کرده‌ام. پدر به او گفت: تو هوا را با کلمات خود آکنده‌ای. دومی گفت: من عهد عتیق و عهد جدید را استنساخ کرده‌ام. پدر گفت: تو پنجره‌هایت را با پوست انباشته‌ای. سومی گفت: من خانهٔ خودم را پر از سبزی کاشته‌ام. پدر

گفت: تو خودت را از ثواب مهمان‌داری محروم کرده‌ای. آنگاه رو به آنان کرد و گفت: آنان که شریعت را می‌شنوند، در پیشگاه خدا عادل نیستند، بلکه آن‌هایی که بدان عمل می‌کنند و از گناهان دوری می‌کنند و محبت می‌ورزند، عادل‌اند و تنها راه نجات خوف از خداست و فروتنی با صبوری. (Les peres du desert1, p. 8-9)

طریقت، دارای منازل و مراحل بيمودنی و متنوع و طولانی است که صوفیه آن را مقامات نام نهاده‌اند. مقامات همان منازل و مراحل هستند که سالک در سب و سلوک با کوشش طاقت‌فرسایی آن‌ها را طی می‌کند. طی این مراحل، اختیاری و اکتسابی است، در حالی که «احوال» موهبتی است که از جانب خدا نصیب بنده می‌شود و به تلاش و کوشش بنده و اکتساب او چندان ارتباطی ندارد.

این مقاله با مقایسه مقامات عرفانی دو نظام عرفانی اسلام و مسیحیت، بر اساس تقسیم‌بندی ابونصر سراج که روشن‌ترین و منطقی‌ترین تقسیم‌بندی است، تنظیم شده است. بیان چند نکته قبل از تقسیم‌بندی، ضروری است:

۱. با اینکه این تقسیم‌بندی در عرفان پدران صحرا نظام‌مند نیست، تقریباً تمامی این آموزه‌ها و مقامات در طریقت آنان مورد توجه و عنایت قرار گرفته است.

۲. هر دو نظام، گام نخست را در عرفان، تخلیه و یا کنار گذاشتن رذایل می‌دانند و هر دو بعضی از رذایل را ام‌الرذایل می‌خوانند که می‌باید سالک آن‌ها را علاج کند؛ برای مثال، در مسیحیت اف‌اگر یوس آن‌ها را در کتاب پراکتیکوس (طریقت عمل) تحت عنوان هشت اندیشه شیطانی شکم‌بارگی، پول‌پرستی، غم‌واندوه، خشم، سستی و بی‌حالی، جست‌وجوی نام و آوازه، و غرور نام می‌برد» (Desert Chistians, p. 322) که شباهت زیادی با مهلکات ده‌گانه غزالی دارد. (احیاء علوم‌الدین، ربع سوم)

۳. در هر دو، ترس از عذاب الهی و سختی عقوبت اخروی موجب توبه می‌گردد و توبه نیز شروع مقامات در هر دوی آنان است.

۴. هر دو با زهد آغاز می‌شوند و مقام زهد و دوری از دنیا در آموزه‌های آن‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ برای مثال در قرآن آمده است: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ: بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون خواهی در اموال و فرزندان است.» (حدید/ ۲۰) و در انجیل نیز آمده: «دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید، زیرا اگر کسی دنیا را دوست بدارد،

محبت پدر در وی نیست، زیرا آنچه در دنیا است از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست، بلکه از جهان است.» (یوحنا، ۱۶-۱۵/۲)

۵. صبر در عرفان اسلامی از مقامات بوده و از آن به عنوان فضیلتی یاد شده است که نصف ایمان، بلکه کل ایمان است. در مسیحیت نیز از صبر به عنوان ملکه فضایل و سنگ زاویه ساختمان ایمان مسیحی یاد شده است که با نبود آن ساختمان ایمان به هم می‌ریزد.

۶. از مراقبه و محاسبه نفس به عنوان یکی از مقامات یاد شده که سالک باید در این مقام، امر «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» را همیشه مد نظر داشته باشد. در اقوال پدران صحرا نیز از «سه طریق مراقبه و نیایش یاد می‌شود که روح به وسیله آن‌ها تظهير می‌شود و عروج می‌کند.» (Writings from the philokalia on prayer of the Heart, p. 152-156)

حال با در نظر داشتن موارد مذکور و با مراجعه به منابع مکتوب و دست اول عرفای چهار قرن اول اسلام و مسیحیت، طبق تقسیم‌بندی سراج به مقایسه مقامات در هر دو نظام می‌پردازیم. ابونصر، مقامات را به هفت مقام توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا به شرح ذیل تقسیم می‌کند.

۱. توبه

توبه یعنی بازگشت از گناه بر اثر یک تحول روحی که ابتدای حیات تازه‌ای است. قرآن، شرط رستگاری را توبه می‌داند آنجا که می‌فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای مؤمنین همگی به سوی خدا توبه کنید، شاید رستگار شوید. (نور / ۳۱)

پیامبر اسلام نیز با اشاره به اینکه توبه در نزد خداوند امر بافضیلت و مستحسنی است، می‌گوید: «هیچ چیز نیست دوست‌تر بر خدای عز و جل از برای تائب، گفتند یا رسول الله علامت توبه چیست؟ گفت: ندامت.» (رسالة قشیریه، ص ۱۳۶)

عرفای مسلمان نیز در باب اهمیت توبه، سخنان زیبایی دارند که نشانگر اهمیت آن مقام در سبر و سلوک است. ذوالنون می‌گوید: «عوام باید از گناهان توبه کنند و خواص از غفلت. ابوالحسین نوری: توبه آن است که از همه چیز به جز خدا توبه کنی.» و یا ابویعقوب، یوسف بن حمدان موسی می‌گفت: «نخستین مقام از مقامات منقطعین از دنیا توبه است... توبه بازگشت از هر کاری است که علم آن را ناپسند دانسته، به تمامی آنچه علم آن را پسندیده داشته است.» (اللمع فی التصوف، ص ۱۳)

مسیح نیز کلید در ملکوت الهی را توبه می‌داند و می‌گوید: توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (متی، ۱۷/۴) آمده‌ام تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم. (متی، ۹/۱۳) در روز رستاخیز خود به رسولان چنین گفت: روح القدس را بیابید، گناهان آنانی که آمرزیدید برای ایشان آمرزیده شد (یوحنا، ۲۰/۲۲-۲۳) به شما می‌گویم، اگر توبه نکنید همگی شما هلاک خواهید شد. (لوقا، ۱۳/۳)

عرفای مسیحی نیز توبه را به عنوان امری ضروری در سیر و سلوک و نیز نوعی دادخواست علیه خود می‌دانند. راهبی نزد پوئمن (Poemen) گفت: فلانی اهل سبر و سلوک خوبی است و از بدی بیزار است. پوئمن پرسید مراد از از بدی بیزار است چیست؟ راهب جوابی نداشت و پرسید: ای پوئمن از بدی بیزار است به چه معناست؟ پدر روحانی گفت: آن کس از بدی بیزار است که از گناهان خویش بیزار است. (حکمت مردان صحرا، ص ۱۹۸) تیموناس به یکی گفت: رهایی تو تنها با اعتراف خودت میسر می‌شود. اگر شیطانی که به سکوت خودت گذاشتی، در قلبت راه یابد، با اعتراف تو به گناه کشته می‌شود. (پدران صحرا، ص ۲۳)

افریم قدیس (St: Ephrem) گفت: توبه، نان روزانه همه مردان روحانی است. آن‌ها از این طریق مشمول رحمت می‌شوند و الطاف ابدی خداوند که گران‌بهارتر از هر گنجی است، نصیب آن‌ها می‌شود. (In the heart of the desert, vol. 2, p. 257)

زاهدی گفت: هم چون سایه که در همه جا دنبال جسم حرکت می‌کند، ما نیز باید ندامت و زاری را هر کجا می‌رویم، همراه داشته باشیم. (همان، ص ۱۷)

توبه، اولین مقام در سلوک عرفانی اسلام و مسیحیت است که آن را نشانه بیداری روح تلقی کرده‌اند و این حالت بیداری ممکن است در اثر یک حادثه خارجی در انسان به وجود آید که آن حادثه ممکن است کاملاً یک رویداد عینی و خارجی باشد یا در اثر خواندن یک جمله مناسب یا تلاوت آیه‌ای از قرآن یا یک خواب و یا در اثر ملاقات با یکی از افراد مقدس و اولیای خداوند روی دهد.

شواهدی زیادی از این گونه بازگشت را می‌توان مخصوصاً در تذکرة الاولیا مشاهده کرد که داستان ابراهیم ادهم به عنوان آغازگر عرفان خراسان یکی از موارد بسیار مشهور آن است و در عرفان مسیحیت می‌توان به ماجرای پولس قدیس اشاره کرد که صدایی، او را در مسیر دمشق مخاطب قرار داد و با او سخن گفت، پولسی که غرق در تعالیم عهد

قدیم بود، چنان متحول شد که با ظهورش دین مسیحیت به نحو بسیار بارزی عرفانی شد.

توبه حقیقی در عرفان مسیحی، توبه روحی است که به قول آنتونی، شامل توبه روح، فکر و همه اعضا و جوارح بدن که شامل چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و زیر شکم است، می شود و خود توبه نیز موهبتی است که از جانب خداوند نصیب انسان می شود و پسر خدا او را فرا می خواند و کسانی که از صمیم قلب توبه می کنند و خودشان را برای تحمل هر نوع مصیبت و آزمایش دشمن آماده می کنند، ابتدا توسط روح القدس فرا خوانده می شوند و روح مقدس همه مصائب را برای آنها قابل تحمل می کند تا اینکه توبه برای آنها شبرین شود. (The Letters of st. Anthony, p. 51, 59)

۲. ورع

ورع یعنی دوری از شبهه و بیم از افتادن در کارهای ناروایی که شرع آنها را مباح دانسته است. قرآن نیز یکی از نشانه های اهل ایمان و انسان های با ورع را کوچک شمردن متاع دنیا در برابر آخرت می داند: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى...» (نساء / ۷۷)

ابوذر از پیامبر نقل می کند که فرمود: «از نیکویی مسلمانی، دست برداشتن است از آنچه او را به کار نیاید.» (رسالة قشبریه، ص ۱۶۶) و نیز فرمود: «ابوهریره با ورع ترین باش تا عابدترین مردم باشی.» (همان، ص ۱۶۶)

همچنین در سخنان عرفایی مانند بشر حافی، شبلی و ابراهیم ادهم، ورع بیشتر به ترک شبهه و لحظه ای از یسار خدا غافل نبودن تعبیر می شود. بشر حافی می گفت: «ورع آن بود که از شبهات پاک بیرون آیی و محاسبه نفس در هر طرقة العینی پیش گیری.»

شبلی: اینکه بپرهیزی تا دلت خدا را چشم بر هم زدنی فراموش نکند. (اللمع فی التصوف، ص ۱۰۰)

ابراهیم ادهم: ورع دست برداشتن از همه شبهت هاست و دست برداشتن آنچه تو را به کار نیاید و آن ترک زیادت ها بود. (رسالة قشبریه، ص ۱۶۶)

مسیح نیز دوستی دنیا و خدا را دو مقوله جداگانه می داند که با هم جمع نمی شوند: اگر از جهان می بودید جهان خاصان خود را دوست می داشت، لیکن چون از جهان نیستید، من شما را از جهان برگزیده ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می کند. (یوحنا، ۱۵/۱۹)

آنتونی که سرسلسله عرفای مسیحی است در این خصوص می‌گوید: از دنیا بیزار باش... از هر آرامش و لذت ناشی از گوشت بیزار باش، حیات این دنیا را ترک کن تا در نزد خدا زنده شوی، به یاد بیاور که به خدا چه قولی داده‌ای، گرسنگی، تشنگی و برهنگی را پیشه کن، تا حد توان گریه و زاری کن، خودت را آزمایش کن تا ببینی آیا ارزش ملاقات با خدا را داری یا نه؟ (Desert Christian, p. 167)

یوحنا کوتوله چنین گفت: «مردی را می‌آفرینم که دارای تمام محاسن باشد، سپیده‌دم از خواب برخیزد، فضیلت‌ها را به جای آورد و احکام خداوند را پاس بدارد و عشق خداوند او را شکیبنا، هراسان و نبرومند سازد، از مال دنیا و نیازهای جسمی پرهیز کند، چون عیسی مصلوب بزید و پیوسته روزه‌دار باشد، روحی فروتن و اراده‌ای راسخ داشته باشد و پرهیزگار باشد... با دستان خویش کار کند، به شب هشیار و بیدار باشد، در گرسنگی و تشنگی و سرما و برهنگی و کار بردبار و پرتحمل باشد، چون مرده در گور و مرگ را هر روز نزدیک‌تر ببیند.» (پدران صحرا، ص ۶)

ورع و پرهیز از حرام و شبهات، از مقامات مهم عرفانی است و تلاش علیه نفس شیطانی همواره یکی از موضوعات مورد علاقه صوفیان بوده است. به همین دلیل، همواره مریدان خویش را از نیرنگ‌های نفس و تمایلات نفسانی در چهره‌های گوناگون انذار داده‌اند و برای جلب توجه آنان به خطر از نفس با تعابیری چون دیو، سگ، اسب، شیطان... یاد کرده‌اند، و در هر دو سنت عرفانی، ریشه اصلی آفت روح و تمامی مصائب را در حب الدنيا می‌دانند که سرمنشأ تمامی خطایاست و ایمان‌داران لازم است از دنیا جدا شوند و به فکر زندگی آخرت باشند و برای سرای باقی تلاش کنند.

در عرفان مسیحی، راهبان با این اعتقاد که با ریاضت نفس می‌توان به کشف و شهود و دریافت وحی نایل شد، ریاضت‌های بسیار سختی را متحمل می‌شدند و حتی از امور مباحی چون خوردن و نوشیدن و پوشیدن معمولی چشم می‌پوشیدند و چه بسا خیلی از آنان روی زمین و روی حصیر می‌خوابیدند و زیراندازشان سنگ بود و لباس‌هایشان بسیار ساده و خوراکشان نان و گاهی آن را با نمک یا گیاه تلخ می‌خوردند و افرادی همانند اوريجن که به واسطه سرسپردگی و اشتیاق زیاد به رهبانیت خود را خصی نمود تا مصداق این آیه انجیل قرار گیرد: «... کسانی که خود را جهت ملکوت آسمانی خصی کردند.» (متی، ۱۹/۲۰) گرچه او بعدها چنین عملی را محکوم کرد. (The origins of the Christian

mystical tradition, p.72; Early Christian mystics, p. 21)

۳. زهد

زهد، نخواستن چیزی و ترک کردن آن و در اصطلاح عرفا، ترک آسایش دنیا برای رسیدن به آسایش آخرت است. قرآن در بیانی تمثیلی، دنیا را سرگرمی و بازیچه دانسته است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لُو كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت/ ۶۴)

پیامبر(ص) زهد را خاموشی و بی میلی به دنیا خوانده است: «چون بینی بنده‌ای را که خاموشی و بی رغبتی در دنیا او را داده‌اند، بدو نزدیک شوید که حکمت پیش او آورده شود.» (رسالة قشیریه، ص ۱۷۴) عرفای مسلمان نیز با تعابیر مختلفی، دوستی دنیا را سرآغاز خطاها، و زهد را بیشتر مقام بیرون کردن حس دنیا دوستی از دل دانسته‌اند و سفیان ثوری گفته است: «زهد اندر دنیا کوتاهی امل است، بدان نیست که جامه خشن پوشی و طعام خشن خوری.» (همان، ص ۱۷۵) و یا سری سقطی می‌گوید: «خدا دنیا را از اولیای خویش برپود و از اصفیای خویش بازداشت و دوستی او از دل دوستان خویش بیرون کرد.» (همان، ص ۱۷۶) ورع به دنبال خود زهد را می‌آورد... زهد را نیز مرتبه‌ای والاست تا بدان جا که بنیاد کردارهای نیک و مراتب والاست... هر که را بنیاد زهد استوار نباشد، دیگر کردارهای درست نیست چه دوستی دنیا سرآغاز تمامی خطاهاست و دوری از دنیا سرآغاز تمامی نیکی‌ها و طاعت‌ها، زهد برای چیزهای حلال است و گرنه حرام و شبهه‌ها ترکش واجب است. (اللمع فی التصوف، ص ۱۰۰)

عرفان مسیحی که جوهر خداپرستی را محبت می‌داند، دنیاپرستی را مانع آن می‌داند: دنیا و آنچه در دنیاست دوست مدارید، زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست، زیرا آنچه در دنیاست از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست، بلکه از جهان است. (یوحنا، ۱۶-۱۵/۲۰)

قدیس یوحنا کلیماکس (St. Calimacus) راه رسیدن به خدا را به پله‌ای تشبیه می‌کند که اولین پله، چشم پوشیدن از این زندگی دنیوی است... اگر کسی از دنیا فرار کند، به عشق خدا و از ترس گناه او نباید از اشک ریختن و آه کشیدن سوزناک دست بکشد تا اینکه مسیح نزد او بیاید و سنگ تکبر و غرور را از روی قلب او دور کند و روح او از گناه برهاند و به فرشتگان بگوید او را از ناآرامی قلب دور کنید و اجازه دهید روحش آرام گیرد و او را از همه بی‌ثباتی‌های گناه رها سازد. (The fathers of the desert, vol. 2, p. 389)

در منزلت اهل زهد آمده است: راهب پارسا در زمین مورد احترام است و در آسمان خداوند متعال به او تاج افتخار می‌دهد. (The fathers of the desert, vol. 1, p. 147)

یوحنا کاسین که برای رهبانیت چهارچوب نظری تعیین کرد، می‌گوید: هر هنر ابزاری دارد و هنر رهبانیت ترک دنیا یعنی ترک وطن، ترک ثروت، ترک لذت و ترک ازدواج و انضباط روزانه یعنی روزه گرفتن، شب‌زنده‌داری و کار یدی است که ابزار کمال نام دارد. (Desert Christians, p. 385)

یوحنا لیکوپولیس می‌گفت: کامل‌ترین راهب هم نمی‌تواند در کنار دهکده موفق شود و حتی از نگاه پدران، زن و بچه موجب برانگیختن شهوت‌اند. (Athanasius and the Pohnitics of Aceticism, p.147)

و یا آباآموناس می‌گفت برو در سلولت بنشین و یاد خدا را در قلبت حک کن. آبااماریوس نیز می‌گفت: از دنیا بگریز، و به مریدان توصیه می‌کرد برو در سلولت بمان. سلول همه چیز را به تو خواهد آموخت. (The emergence of monasticism from the desert fathers to the early middle ages, p. 16, 17)

تأکید ویژه اسلام و مسیحیت بر مسئله آخرت‌شناسی و سختی عذاب و فانی بودن امور مادی و باقی بودن امور معنوی و اینکه دنیادوستی سرمنشأ تمامی خطایاست و مهم‌تر از همه برجسته کردن یاد مرگ موجب شده است که عرفا دنیا را به جد نگیرند و دنیا در دل آنان سرد شود و بیشتر به درون‌نگری و ریاضت روی آورند و تلاش عمدۀ خویش را در این زمینه به کار گیرند، و علاوه بر ریاضت‌های طاقت‌فرسا با بیان و عبارات مختلف، نیرنگ‌های دم به دم دنیا را به انسان‌ها یادآوری کنند تا بتوانند دوستی دنیا را از دل آنها بزایند و یا دور کنند، زیرا دوستی دنیا و ارزش‌گذاری مانع ذکر خدا و یاد آخرت که هدف غایی سالک است، می‌شود.

آنتونی که قدوة راهبان مسیحی و بنیان‌گذار این جریان بود، می‌گوید همان‌طور که ماهی بیرون از آب می‌میرد، راهب نیز خارج از دیر و سلول نمی‌تواند توفیقی کسب کند. (The emergence of monasticism from the desert fathers to the early middle ages, p. 4, 16, 17)

توجه بیش از حد در مسیحیت به زهد و رهبانیت موجب شد که علاوه بر مردان، زنان زیادی دوشادوش مردان دل به رهبانیت بسپارند و در این مسیر تا آنجا پیش رفتند که از

انجام امور مباحی چون ازدواج و تمامی لذایذ دنیوی و جسمی خودداری کردند تا بتوانند به منزلت‌های عالی در سلسله مراتب روحانی دست یابند و تجرّد را کمال و تأهل را بزرگ‌ترین حجاب برای زندگی زاهدانه و عاشقانه بدانند، دنیای اولیه مسیحی شاهد شکل‌گیری دیرهای زیادی است که این زنان بنا کرده‌اند؛ برای مثال، خواهران خونی و نسبی بانیان عرفان مسیحی یعنی آنتونی، پاخامبوس و آگوستین از جمله آنان بودند که با تجرّد، سرپرست دیرهایی بودند که هزاران هزار راهبه را آموزش و تعلیم می‌داد. (Women in Christianity, p. 2; Desert Christian, p. 440-444; The way of myrthics, p. 36-38)

راهب بزرگ نیریا، آمون که از خانواده ثروتمند و اشراف‌زاده بود، با آموزش عمومیش و با موهبت خداوند همه چیز را رها کرد، لذا تمام ثروتش را به فقرا بخشید و پس از کسب رضایت همسرش به مدت ۱۸ سال در کنار هم و دور از هم زندگی فرشته‌گونه‌ای داشتند و همانند باکره‌ها زندگی می‌کردند. (The way of the mystics, p. 165-174)

۴. فقر

فقر به معنای نداری و بی‌چیزی و نیازمندی است و در اصطلاح صوفیه، صفت عبد است به حکم «انتم الفقراء الى الله والله هو الغني الحميد» و اینکه سالک فانی را هیچ چیز باقی نماند و بداند آنچه به خود نسبت می‌دهد، همه از آن حق است و او را هیچ چیز نبوده است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. أَيْ مَرَدَمَ شَمَا دَرِ بِيَشْكَاهُ خَدَاوَنَدُ فَقِيرٍ وَ نِيَا مَنْدِيدٍ وَ خَدَا غَنِي وَ بِي نِيَازُ اسْتِ وَ سَزَاوَارِ پَرَسْتَش.» (فاطر/۱۵)

پیامبر(ص) فرمود: هر چیزی را کلیدی است و کلید بهشت دوستی درویشان است و درویشان صابر همنشینان خدای می‌باشند در روز قیامت. (رساله قشیریه، ص ۴۵۳)

یحیی بن معاذ: حقیقت درویشی آن بود که جز به خدای مستغنی نگردد و رسم آن بود که سبب وی را نبود. (همان، ص ۴۵۳)

ابراهیم خواص: فقر جامعه شرف و لباس پیامبران و افسر متقیان و زیبایی مؤمنان و سرمایه عارفان و خواسته‌میریدان و پناهگاه مطیعان و زندان گناهکاران است. (اللمع فی التصوف، ص ۱۰۱)

کتاب مقدس، عمل کسی را که هدفش ثروتمند شدن است، بت پرستی و عملی شیطانی می‌داند به دلیل اینکه قدرت‌های شیطانی با ثروت همراه‌اند، و طمع برای داشتن ثروت و در پی آن بودن اغلب باعث بردگی می‌شود. «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مومنا را خدمت کنید.» (متی، ۲۴/۶)

از نظر عیسی (ع)، ثروت مانعی برای نجات و شاگردی اوست، چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت شوند، زیرا گذشتن از سوراخ سوزن آسان‌تر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا. (لوقا، ۱۸/۲۴-۲۵)

افا گریوس (Evagrius) چنین حکایت می‌کرد: برادری به نام سراپیون (Serapion) به جز کتاب مقدس چیزی نداشت و آن را برای سیر کردن فقرا فروخت و جمله‌ای گفت که ارزش دارد به خاطر بسیاریم، من فروختم کتابی را که دستور می‌داد همه چیز را فروخته به فقرا دهید. (The wisdom of the deser, p. 162)

برادری از آباسیسوس از پیروان آنتونی چنین درخواست کرد: کلمه‌ای به من بگو تا سرمشق زندگی‌ام شود. او گفت: این سه کار را انجام بده: ۱. توهین را به مثابه تحسین تحمل کن؛ ۲. فقر را ثروت بدان؛ ۳. همسایه‌ات را مثل خودت دوست بدار. در آن صورت خدا با تو خواهد بود و تو را در برابر دشمنانت تقویت خواهد کرد. (Desert Chistians, p. 249)

برادری از راهبی پرسید برای نجات خود چه کنم، پدر جامه خود را بیرون آورد و شالی را به کمر خود بست و دستان خود را بلند کرد و گفت: «راهبان باید چنین باشند، برهنه و عریان از همه چیز و با وسوسه‌ها و مبارزات این جهان مصلوب شوند.» (پدران صحرا، ص ۱۱۴)

بسیاری از منابع اولیه تصوف مملو از تمجید و تحسین فقر حقیقی بوده و گاهی اوقات فقیر را با صوفی حقیقی و اصیل برابر می‌دانند. در آیات قرآن، انسان در مقابل خدایی که غنی مطلق است، فقیر و نیازمند است و ریشه مفهوم فقر در مقامات به همین آیه برمی‌گردد و حتی یکی از اسامی و نام‌هایی که غالباً به عارفان شرق داده شده، فقیر و درویش است. مضافاً آنکه طبق احادیث، فقیر یکی از اوصاف پیامبر اسلام است: «الفقر فخری: این فقر، مایه افتخار من است» این فقر به معنای بی‌چیزی نیست، بلکه به معنای استغنا و روحی و

عدم ارزش‌گذاری برای دنیاست. صوفیان فقر ظاهری را یکی از مراحل و منازل طریقت می‌دانند و سعی می‌کنند تا حد ممکن در تمام زندگیشان این مقام را حفظ کنند. البته فقر در مفهوم معنوی که در ادبیات صوفیانه بیشتر مورد شرح و بسط قرار می‌گیرد به معنی فقدان میل و آرزوی هر گونه ثروت و سرمایه‌دنبوی است. یکی از جنبه‌های حقیقی فقر این است که عارف از هیچ کس درخواست کمک نکند، زیرا تقاضای کمک به معنای اعتماد به مخلوق است و این یک نوع شرک است.

اصولاً در مسیحیت، دنیا و کلیسا دو مقوله متفاوت‌اند؛ کلیسا متعلق به خداست و دنیا به عنوان غریبه با خدا و تحت تسلط شیطان. بر همین مبنا یکی از کارهایی که عیسی به عنوان خدمتی تحت هدایت روح به آن می‌نگریست، بشارت خبر خوش به فقرا بود: «روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد که شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسپران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و کوبیدگان را آزاد سازم.» (لوقا، ۱۸/۴) و حتی انجیل مسیح به عنوان انجیل فقرا معرفی شد. در عرفان مسیحی از فقر به عنوان پیمانی که بین انسان و خدا بسته شده، یاد شده است. یوحنا کاسین، جوهر و اساس رهبانیت را این سه پیمان می‌داند: پاکدامنی، فقر و طاعت. این سه بر سایر فضایل برتری دارند. او فقر را به معنای چشم‌پوشی صرف از ثروت و وقف آن برای دیگران نمی‌داند، بلکه آن را انقطاع قلبی از دنیا می‌داند که سه مرحله دارد: ۱. چشم‌پوشی از دنیا با ریاضت که در این مرحله سالک گرچه ظاهراً مالکیت را از خود سلب می‌کند و دیگر مال من و مال تو نمی‌گوید، قلباً مالک ثروت و دوستدار آن است. ۲. در مرحله دوم باید سعی کند که از قلب خود، حس و آرزوی مال‌دوستی را بیرون کند و بدین طریق به مرحله بالاتری از مخلوق راه یابد. ۳. مرحله سوم، جدا شدن از ماسوی الله است که لازمه‌اش داشتن عشق به خداست. (John cassien and a study in primitive monasticism, p. 53-55)

۵. صبر

صبر، شکبایی و بردباری است و در اصطلاح اهل صوفیه، ترک شکایت از سختی بلا و تحمل آن به خشنودی است و قرآن صبر را هدیه‌ای الهی می‌داند: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ...» (نحل/۱۲۷)

پیامبر (ص) می‌فرماید: «الصبر عند الصدمة الاولى» (رسالة قشیریه، ص ۲۷۸) صبر در هنگام مصیبت پسندیده‌تر است. جنید می‌گوید: صبر فرو خوردن تلخی‌ها و روی ترش ناکردن است؛ و ذوالنون نیز می‌گوید: صبر دور بودن است از مخالفت و آرمیدن با خوردن تلخی‌ها و پیدا کردن توانگری به وقت درویشی است. (همان، ص ۲۷۹)

فقر مقتضی صبر است؛ صبر را نیز جایگاهی منع است و خداوند صابران را ستوده و در کتاب خود یاد کرده و گفته است خداوند پاداش صابران را بی‌اندازه خواهد داد. جنید گوید: صبر، کشیدن سختی است برای خدا تا پایان روزگار ناخوشی‌ها. (اللمع فی التصوف، ص ۱۰۳)

جریری می‌گفت: صبر آن است که فرق نکنی میان حال نعمت و محنت به آرام خاطر اندر هر دو حال (رسالة قشیریه، ص ۲۸۱) اندر اخبار می‌آید که درویشانی صبر کننده، همنشینان خدای عز و جل باشند روز قیامت. (همان، ص ۲۸۵)

اما مسح صبر را سنگ زاویه ساختمان ایمان مسیحی می‌داند که بدون آن نجات میسر نمی‌باشد آنجا که گوید: خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. (متی، ۵/۵) به جهت اسم من، جمع مردم از شما نفرت خواهند کرد، لیکن هر که تا به آخر صبر کند نجات یابد. (همان، ۱۰/۱۲)

خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بدی بر شما گویند. (همان، ۵/۱۱)

و کاهل مشوید اقتدا کنید به انسانی که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند. (عبرانیان، ۶/۱۲)

پدر آنتونی (Antony) گفت: هیچ کس نمی‌تواند وارد قلمرو خدا شود مگر اینکه در صبر آزمایش گردد، آزمایش او مثل درختی است که هر قدر بیشتر در معرض باد و طوفان حرکت داده شود، ریشه‌هایش محکم‌تر و ثمرش افزون‌تر خواهد شد. (Desert Chistians, p. 83)

آباء ماکاریوس (Macarius) گفت: اگر برای تو یک اتهام هم‌سنگ ستایش، فقر هم‌سنگ ثروت، و محرومیت هم‌سنگ فراوانی نعمت شد، در آن صورت نخواهی مرد. (In the heart of the desert, p. 27)

راهب بزرگ، آنتونی به راهب بزرگ آموناس تعلیم می‌داد... روزی او را به بیرون حجره برد و سنگی را به او نشان داد و گفت: برو به آن سنگ توهین کن و بی‌وقفه آن را بزن، وقتی که این کار انجام یافت، آنتونی قدیس از او پرسید که آیا سنگ پاسخی داد. آموناس گفت: نه. آنتونی گفت: تو نیز باید به جایی برسی که دیگر از هیچ چیز نرنجی. (همان، ص ۵۵) در ملکوت الهی تواضع است و پدران ما از طریق تحمل سرزنش دیگران وارد شهر خدا شده‌اند. (The wisdom of the desert, p. 104)

پیامبر اسلام صبر را نصف ایمان و گنجی از گنج‌های بهشت می‌داند و یکبار در جواب سائلی که پرسید ایمان چیست؟ فرمود: صبر. عرفا به استناد آیات قرآن و سخنان پیامبر و دیگر پیشوایان و با استناد به جمله معروف «الصبر مفتاح الفرج» به طور مکرر، مثل‌های جدیدی برای نشان دادن لزوم صبر ابداع کرده‌اند؛ برای مثال گفته‌اند، تنها از طریق صبر است که میوه درخت رسیده و شبرین می‌شود. با صبر است که دانه در دل خاک، زمستان طولانی را پشت سر می‌گذارد و در بهاران سرسبز می‌شود، در صبر است که غوره حلوا می‌شود. برای عبور از وادی‌های بی‌پایان و گردونه‌های خطرناک که در طریقت در مقابل سالک قرار دارد، صبر لازم است، همچنین برای به جا آوردن عبادت و ترک معصیت صبر باید کرد و صبر نیز موهبتی الهی است که از جانب محبوب ازلی افاضه می‌شود. در مسیحیت نیز از صبر به عنوان ملکه فضایل و سنگ زاویه ساختمان ایمان مسیحی یاد شده است که با نبود آن سنگ ساختمان ایمان به هم می‌ریزد.

۶. توکل

توکل در لغت به معنای اعتماد و در اصطلاح صوفیه، ترک کردن به آنچه نزد خداست و بریدن از آنچه در دست غیر خداست. قرآن کار به خدا وا گذاشتن را به جد سفارش می‌کند: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» و هر کس که به خدا توکل کند، خداوند برای او بس است. (طلاق/۳)

عبدالله بن مسعود نقل می‌کند از پیامبر(ص) که فرمود: «روز قیامت همه امت‌ها را به من نشان دادند و امت خویش را زیاد دیدم که همه کوه و بیابان را پر کرده بود... پرسیدم: یا رسول الله ایشان کیان‌اند؟ گفتند: ایشان آن‌ها باشند که داغ نکنند و فال نگیرند و افسون نکنند و بر خدا توکل کنند.» (احیاء علوم‌الدین، ربع چهارم، ص ۴۲۰)

مقتضای صبوری، توکل است. توکل مقام شریفی است و خداوند دستور به توکل داده و آن را مقرون به ایمان ساخته است. (اللمع فی التصوف، ص ۱۰۴)

شبلی: برای خدا باشی - چنان که نبوده‌ای و نیستی و خداوند برای تو باشد، چنان که بوده است و خواهد بود... معنای درست توکل را هیچ یک از آفریده‌ها نمی‌تواند که بر پای دارد چون که کمال و معنای حقیقی تنها از آن خداست. (همان، ص ۱۰۵)

توکل صرف از آموزه‌های اساسی مسیح است: آنانی که نام تو را می‌شناسند بر تو توکل خواهند داشت. (مزامیر، ۱۰/۹)، آن کس که یک سره بر تو توکل نکند، بیش از همه در مخاطره و تشویش به سر می‌برد. (پطرس اول، ۵/۷)، آنان که امروز حامی تو هستند، چه بسا فردا معارفت باشند، زیرا آدمیان میان هوا دگرگون می‌شوند، یکسره به خدا توکل کن. (امثال، ۳/۵)

و یا پدری گفت: وقتی کسی دستش را بر روی خیش گذاشت و به عقب ننگریست، شایسته قلمرو بهشت خواهد شد. (The monastic life, p. 12)

راهب بزرگ، یوسف اهل طبوه گفت: سه گروه از مردمان در نزد خدا مقام و منزلت دارند: اول آنان که به هنگام بیماری و ابتلا این امر را با حالت شکر می‌پذیرند، دوم آنان که همه کارهایشان را یکسره در محضر خدا انجام می‌دهند و به هیچ روی صرفاً در طلب خوشایند انسان‌ها نیستند؛ سوم آنان که تحت امر یک پدر روحانی قرار می‌گیرند و از همه تمایات خود چشم می‌پوشند. (همان، ص ۶۰)

چهار راهب به نزد پدر پامبو رفتند و هر کدام به تنهایی محاسن و فضایل برادران را شمردند: یکی بسیار روزه‌داری می‌کرد، یکی کاملاً درویش بود، آن دیگری اهل بذل و بخشش بود، و آخری بیست و دو سال در اطاعت مطلق زندگی می‌کرد و به خدا متوکل بود. پدر پامبو پس از شنیدن سخنان آنان گفت: آن آخری فضیلت بیشتری بر سایرین دارد، چرا که هر یک از شما رعایت حال خود را می‌کنید، در حالی که آن دیگری بر خلاف خواسته خود دیگری را اطاعت می‌کند، اگر پیوسته چنین عمل کند از قدیسان خواهند بود. (پدران صحرا، ص ۵۲)

بنا به اعتقاد صوفیه، توکل از عالی‌ترین مقامات مقربین است و در بعد باطنی و درونی وجود انسان به معنای درک و تحقق توحید است که فهم آن غامض و در مرحله عمل نیز امری دشوار است، زیرا به اعتقاد صوفیه اعتماد بر هر کس و هر چیز مخلوق و ترس از آن

به معنای شرک خفی است، و این جنبه از توکل، یکی از مسائل اساسی و بنیادی در روان‌شناسی صوفیه است، توکل هیچ منافاتی با تلاش ندارد، زیرا در احادیث اسلامی از توکل با عنوان حال پیامبر و از تلاش با عنوان سنت رسول الله یاد شده است و نکته دیگر اینکه تلاش و جهد سالک که با پرهیزگاری جلوه‌گر می‌شود تا با توکل همراه نشود، ره به جایی نمی‌برد، زیرا در طریقت عرفانی، تکیه بر تقوا و دانش کافری است. رهرو اگر صد گونه هنر دارد توکل بایدش.

در عرفان مسیحیت که غایت سلوک، استغراق و فنای تام در وجود عیسی مسیح است، سالک نیز می‌بایست خود را به خدا بسپارد و چون انسان خود را به آن دیگری سپرد و غلام او شد، نیازی نیست تا به فرامین خداوند اندیشه کند، و اصولاً توکل صرف از آموزه‌های مسیح است، آنجا که می‌گوید: «در اندیشه خود نباشید چه بخورید و چه بپوشید، جان از خوارک و پوشاک بهتر است، ملاحظه کنید کلاغان و پرندگان نه کار می‌کنند و نه گنجی می‌اندوزند تن بدون زحمت نمو می‌کند... هر چه دارید بفروشید و صدقه بدهید (متی، ۶/۲۵) و کسی که مایملک خود را ترک نکند نمی‌تواند شاگرد من باشد. (لوقا، ۱۴/۲۳) برای سفر توشه و پوشاک برندارید. (متی، ۱۰/۱۰؛ مرقس، ۶/۱۰) و تاریخ عرفان مسیحی از کسانی یاد می‌کند که به خاطر توکل بیش از حد اموالشان را می‌فروختند و حتی پس از سال‌ها زندگی زناشویی همسر و زندگی مشترک را رها کرده و بدون هیچ‌گونه آذوقه و توشه‌ای در بیابان رها و سرگردان بودند؛ برای مثال، زنی به نام اولیمپیس اموالش را فروخت و شویش را رها کرد و با کلمه الله زندگی می‌کرد، و پل ساده که قبلاً راهزن بود، پس از توبه و گرایش به رهبانیت، خانه کوچکش و هر چه را که داشت به زنش واگذار کرد و به رغم کبر سن با تعجیل خانه و کاشانه را ترک کرد و مدت هشت سال آواره بیابان‌ها بود تا اینکه خداوند به او گفت همه چیز را فراموش کند و به او توکل کند و آخر الامر در تحت ارشادات آنتونی به مدارج بالای از مقامات معنوی رسید.

(The way of the mystic, p. 158-174)

۷. رضا

رضا خشنودی است و در اصطلاح عرفا عبارت است از رفع کراهت و تحمل مرارت. خدا، رضا را رستگاری عظیم خوانده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْرُ

الْعَظِيمُ خدا از ایشان راضی است و آنان نیز از خدا راضی اند و این رستگاری بزرگی است، (مائده/ ۱۱۹)

پیامبر (ص) فرمود: به دل‌ها از خدا راضی باشید تا ثواب فقر یابید و الا نباید. (احیاء علوم‌الدین، ربع چهارم، ص ۵۹۹)

پیامد توکل، رضاست. رضا مقامی شریف است و خداوند در قرآن از آن یاد کرده. رضایت خداوند از بندگانش بزرگتر و مهم‌تر از رضایت بندگان از خداست. رضا، در بزرگ خداوند و بهشت دنیاست، رضا آرامش دل همه در زیر فرمان‌های خداست.

جنید: رضا کنار نهادن اختیار است. قناد: رضا آرامش دل با تلخی قضاست. (اللمع فی التصوف، ص ۱۰۶)

اهل رضا را سه حالت بیش نیست: آنان که زاری نمی‌کنند و دلشان را برای خدا و فرمان‌ها و خواست‌های او آماده نگاه می‌دارند، چه سختی‌ها و درشتی‌ها بدان رسد و چه شادی‌ها و عطاها، گروهی که رضایت خود از خدا را فدای رضایت خدا از خدا می‌کنند... و برای خویشتن چیزی در این باره انبار نمی‌کنند و سختی و درشتی و بخشش و منع یکی است؛ گروهی دیگر که از رضایت خدا از خدا و رضایت بندگان از خدا می‌گذرند، زیرا می‌دانند که خدا رضایت داده که اینان آفریده شده‌اند. رضا آخرین مرحله تکامل در مقام‌های روحی است و پس از آن، احوال اهل دل به میان می‌آید. (همان، ص ۱۰۶)

رضا ثمره‌ای است از ثمرات محبت و آن عالی‌ترین مقامات مقربان است، مقامی که درک آن برای هر کس ممکن نیست مگر اینکه عنایت خداوند شامل حالش شود. هر چه سالک در توحید موخ‌تر باشد، توکل او بیشتر خواهد شد و هر چه در دو مقدمه توحید و توکل بیشتر وارد شود، بیشتر به خدا نزدیک می‌شود و اوصاف خدا در او بیشتر ظاهر می‌شود و هر چه اوصاف الهی در وی بیشتر بدرخشد، انسان خداگونه‌تر می‌شود، عرفا می‌گویند یکی از اوصاف خداوند ثبات و تغییرناپذیری اوست و به واسطه همین صفتش بر بنده خود که محل تجلی اوصاف جلال و جمال اوست، سکینه و آرامش می‌دهد به طوری که در برابر هجوم حوادث و بلاها صبور و شکور باشد. نکته مهم اینکه در این مرحله، عارف صاحب بینش و نگرشی می‌شود که جهان هستی در نظر او یکپارچه خیر محض و لطف محض و عنایت محض می‌شود و نه تنها درد و رنج‌های جهان عارضی تلقی می‌گردند، بلکه در حکمت الهی پله‌ای به سوی حق تلقی می‌شوند؛ و عارف عاشق

می‌گوید: عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد، و ورد زبانش این می‌شود: الهی رضاً برضائک.

رضا و محبت، عصاره تعالیم مسیح است. کسی از عیسی (ع) سؤال کرد: ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگ‌تر است. عیسی وی را گفت: اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت کنی این است حکم اول اعظم؛ دوم همسایه خود را مثل خود محبت نما بدین دو حکم تورات و صحف انبیا متعلق است. (متی، ۲۲/۳۸) هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیمارزید، پدر آسمانی شما را نیز خواهد آمرزید، اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزد، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید. (همان، ۶/۱۴)

آنتونی گفت: دیگر از خداوند ترس ندارم، زیرا در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل، ترس را بیرون می‌اندازد. (پدران صحرا، ص ۱۵۳)

ماکاریوس به یک جوان گفت: «فقر، نیاز، بیماری و کلیه مصیبت‌هایی را که از سوی خدا بر تو وارد می‌شود، با خشنودی بپذیر و به همین اندازه هم از نعمت‌ها، شادایی‌ها و فراوانی‌ها شاد باش.» (The fathers of the desert, Vol.1, p. 201)

راهب بزرگ پاستور گفت: «هر ابتلایی که به تو رسد، با خاموشی بر آن غلبه خواهی کرد.» (حکمت مردان صحرا، ص ۱۵۸)

در عرفان مسیحی، رضا معنای خاص خود را دارد. در الهیات مسیحیت، عیسی مسیح دارای اهمیت محوری است، زیرا عیسی (ع) خدا را مکشوف می‌سازد، عیسی مسیح حامی نجات است و شکل زندگی نجات یافته را تعریف می‌کند و کسانی که به وسیله او رهایی یافته‌اند، از تسلط شیطان و گناه و قدرت آن آزادند و این آزادی از گناه، انسان را متعلق به خدا و غلام خدا می‌سازد و کسی که غلام خدا شد، خدا را خشنود می‌سازد و در خانواده الهی وارد می‌شود و کسانی که در این خانواده هستند، راضی و خشنودند.

یکی از سفارش‌های مؤکد پدران صحرا تواضع و فروتنی بود که زمینه‌ساز رضا و آغاز رستگاری است. مادر تئودورا می‌گفت: نه زهد و نه شب‌زنده‌داری و نه هیچ درد و رنجی قادر نیست ما را نجات دهد و فقط با تواضع و فروتنی است که انسان به مرحله خشنودی و رضایت می‌رسد. علاوه بر آن، یک راهب واقعی باید این سخن مسیح را در زندگی خویش نسب العین قرار دهد تا به مرحله فلاح برسد که می‌گفت: من هر روز

می‌میرم، زیرا اگر چنین زندگی کنیم گناه مرتکب نخواهیم شد و به هیچ چیز متمایل نخواهیم شد و به کسی عصبانی نمی‌شویم و زمین خاکی را گنج خود نمی‌کنیم، بلکه هر روز انتظار می‌کشیم که بمیریم، در آن صورت بدون نفسانیات خواهیم بود و... و از تضاد فکری خلاص می‌شویم و در نظر می‌گیریم که روز قضاوت و داروی وجود دارد، زیرا هر قدر ترس زیادت‌تر شود خوف و رضای خدا بیشتر و رنج و محنت‌ها شیرین‌تر می‌شود. (The wisdom of the dysert, p.103, In the heart of the desert, p.13; The monstic life, p. 71)

شباهت‌ها و اختلاف‌ها

الف. شباهت‌ها

اسلام و مسیحیت در بعد آموزه‌های عملی عرفان شباهت‌های زیاد با هم دارند که عبارت‌اند از:

۱. هر دو نظام عرفانی با توبه و ریاضت شروع می‌شود و در هر دو به زهد و درون‌نگری توجه زیادی دارند.
۲. هر دو برای طی طریق، وجود یک مراد یا روحانی را لازم می‌دانند.
۳. هر دو نظام عرفانی، توبه و بیداری روح از خواب غفلت را سرآغاز سبب و سلوک می‌دانند و هر دو برای بیداری روح سعی دارند توجه انسان را به گناه و سختی عذاب آخرت معطوف کنند.
۴. با مطالعه در شکل‌گیری عرفان مسیحی درمی‌یابیم که ترس از عذاب آخرت و انگیزه نجات فردی، موجب فرار راهبان به دل صحراها و عزلت‌گزینی آن‌ها در بیابان‌ها بوده است. در تصوّف اسلامی، خوف زیاد از عذاب الهی و نیز امید دستیابی به نعیم اخروی و همچنین توجه به سیره نبوی و صحابه او، موجب گرایش به زهد و عبادت و ریاضت و دوری از تعلّقات دنیوی شد. در این میان، خانقاه‌ها به عنوان مکانی امن به وجود آمد.
۵. هر دو نظام بین دنیا و آخرت، تقابلی قائل‌اند و به همین دلیل، عرفا به فقرا و مساکین و نیازمندان عنایت زیادی داشتند و رنج و سختی را می‌ستودند و داشتن صبر در برابر این سختی‌ها را به عنوان یک مقام و فضیلت بزرگ ستایش می‌کردند، لذا اقوال و داستان‌های زیادی از هر دو گروه در تمجید فقر و صبر و عدم توجه به دنیا و تقبیح ثروت و ثروتمندان نقل شده است.

۶. هر دو گروه علاوه بر توصیه‌های مکرر به زهد و پرهیز از دنیا و تأکید مدام بر بهبودگی دنیا و توجه به مرگ و مرگ‌اندیشی اتفاق نظر دارند.

ب. اختلافها

۱. در سخنان آباء صحرا، تقسیم‌بندی منظمی از مقامات عرفانی مانند آنچه ابونصر سراج دسته‌بندی و تبیین کرده، به چشم نمی‌خورد، اما این مفاهیم یا هفت مقام از نظر انسان بسیار اهمیت دارد.
۲. زهد اسلامی معتدل است و با زهد و گوشه‌نشینی راهبان مسیحی قدری تفاوت دارد.
۳. ترک دنیا و گریز از اجتماع در میان راهبان مسیحی شدت بیشتری دارد، در حالی که زهد اسلامی به سبب منع پیامبر اسلام از رهبانیت و تعالیم دینی هرگز به رهبانیت منجر نشده است.

سخن آخر

اگر از این نظم منطقی عرفان اسلامی صرف نظر کنیم، باید گفت اسلام و مسیحیت در بعد عرفانی و آموزه‌های عملی چون توبه، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا... چنان شباهت و قرابت و تفاهم با هم دارند که گویی این مفاهیم و آموزه‌ها در بستر فرهنگی مشترکی روئیده و رشد کرده است. نکته دیگر آنکه دین مسیحیت به دلیل سابقه تاریخی دارای تأثیراتی در عرفان اسلامی بوده که خود می‌تواند موضوع پژوهشی پر دامنه شود.



منابع

- قرآن کریم.
- کتاب مقدس.
- ارزش میراث صوفیه؛ عبدالحسین زرین کوب، ج ۵، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- احیاء علوم الدین؛ محمد غزالی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.

- *اللمع فی التصوّف*؛ ابونصر سراج طوسی، تصحیح نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، ج ۲، اساطیر، تهران ۱۳۸۸.
- *پدران صحرا، پند و امثال نخستین راهبان مسیحی*؛ بندیکت وارد، ترجمه کانون یوحنا رسول با تیراژ محدود مختص استفاده مسیحیان.
- *حکمت مردان صحرا؛ تامس مرتون*، ترجمه فروزان راسخی، ج ۱، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۴.
- *جست‌وجو در تصوّف ایران*؛ عبدالحسین زرین‌کوب، ج ۱، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- *الانسان الکامل*؛ عزیزالدین نسفی، تصحیح و مقدمه ماریزان موله، ترجمه مقدمه از سید ضیاء‌الدین دهشیری، ج ۴، طهوری، تهران ۱۳۷۹.
- *رساله قشیری*؛ عبدالکریم بن هوازن قشیری، ترجمه ابوعلی بن احمد عثمانی، تصحیح و استدراکات فروزانفر، ج ۹، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*؛ عزیزالدین محمود کاشانی، تصحیح و تعلیقات جلال‌الدین همایی، ج ۶، هما، تهران ۱۳۸۱.
- *Athanasius and Politics of asceticism*; Brak david, clarendon press oxford, 1995.
- *The catholic Eny... monasticism*; edited by charles. G. vol. x, new york, 1913.
- *Dictionary of Eastern Christian*; edited by ken parry and... Black well, publishing, Australia, 2000.
- *Early Christian*; Bernard Mc Ginn and patricia ferris Mc Ginn, crossroad book, New york, 2003.
- *The emergence of monasticism from the desert fathers to the early middle ages*; Dunn Marilyn, Black well, publishing, Australia, 2003.
- *The fathers of the desert*; translated from the German by Emily f. Bowden, in two volumes, Countess Hahn hahn, Burns and Oates, London, 1907.
- *In the heart of the desert*; John Chryssavgis, world wisdom, Indiana, 2003.
- *John cassien and a study in primitive monasticism*; owen Chadwick, Cambridge, 1950.
- *The Letters of st. Anthony*; Samuel Rubenson, California, fortress pree, 1995.
- *The monastic life*; Thomas Alliess, w. K. C. S. G, Ballantyne press, London, 1896.
- *Mystical dimensions of Islām*; Annemarie Schimel, the university of North Carolina Press chapel Hill, 1975.
- *The origins of the Christian mystical tradition*; 2nd edition, Andrew louth, Oxford university press, 2007.
- *Les peres du desert*; Jean Bremond, Paris, Librairie Victor Lecoffre, 1927.
- *The Sacred desert*; Jasper david, Black well, publishing, Australia, 2004.
- *The way of the mystics*; Margaret Smith, Sheldon press, London, 1976.

- *The wisdom of the desert*, James O.Hannay, Digitized for Microsoft corporation, by the internet archive, 2007.
- *Women in Christianity*, Hans kung translated by John Bowden, continuum, London, 2001.
- *Writings from the philokalia on prayer of the Heart*, KadolouBovsky faber and Palmer, London, 1973.

Archive of SID